



## پژوهش نتیجه یک کنش جمعی است/ پژوهش های علوم انسانی ما بی مسأله‌اند

قاسم پورحسن، استاد فلسفه دانشگاه علامه طباطبائی در گفتگویی به مناسبت هفته پژوهش گفت: ما پژوهش را به سان یک کوشش فردی تلقی می‌کنیم در حالی که پژوهش، نتیجه و محصول کنش و عمل جمعی است.

قاسم پورحسن، استاد فلسفه دانشگاه علامه طباطبائی در گفتگویی به مناسبت هفته پژوهش گفت: ما پژوهش را به سان یک کوشش فردی تلقی می‌کنیم در حالی که پژوهش، نتیجه و محصول کنش و عمل جمعی است.

خبرگزاری مهر، گروه دین و اندیشه: به مناسبت هفته پژوهش با قاسم پورحسن، استاد فلسفه دانشگاه علامه طباطبائی گفتگویی ترتیب دادیم که در ادامه مشروح این گفتگو را می‌خوانید؛

\* از نظر شما مهم ترین اولویت‌ها؛ های پژوهشی امروز کشور در علوم انسانی چیست؟

فکر می‌کنم اگر دو نکته مقدماتی را برای این پرسش مطرح کنم کمی به فهم صحیح مسئله کمک می‌کند. نکته اول این است که اساساً چه چیزی را پژوهش می‌دانیم. به نظر می‌آید ما یک سوء فهمی در باب پژوهش داریم و آن هم نگاه مقداری و کمیت‌گرایانه به پژوهش است. هنوز فهم صحیح از فرایندی بودن و متکاملی بودن پژوهش نداریم و از همه بدتر این که ما پژوهش را به سان یک کوشش فردی تلقی می‌کنیم؛ یعنی دانشگاه‌های ما هنوز به این نتیجه نرسیده‌اند که پژوهش، نتیجه و محصول کنش و عمل جمعی است. استاد به همراه دانشجویان یا سایر اساتید در یک هسته پژوهشی باید دست به تحقیقی بزنند که محصول آن منجر به پیشرفت در یک مسئله‌ای شود. پس اگر پیشرفتی نباشد من آن را پژوهش نمی‌دانم.

ما پژوهش را به سان یک کوشش فردی تلقی می‌کنیم؛ یعنی دانشگاه‌های ما هنوز به این نتیجه نرسیده‌اند که پژوهش، نتیجه و محصول کنش و عمل جمعی است

متأسفانه در جامعه ما عمده پژوهش‌ها منجر به پیشرفت، تحول و تطوری در نظام دانش نمی‌شود. پس مراد صحیح از کمیت‌گرایی، انبوهی از گردآوری‌ها و توصیفات است که ناظر بر حل مسئله یا شکل دادن یک دیدگاه علمی نیست. تأکید می‌کنم نگاه ما به پژوهش باید تغییر کند. در پژوهش عمدتاً به دنبال فهم معضل و مشکل و یافتن پاسخی برای آن نیستیم. برای همین عمده پژوهش‌های ما تفننی است و عمده پژوهش‌های ما بدون این که معطوف به مشکلی باشد صورت می‌گیرد.

نکته دوم این که ما در باب علوم انسانی علی‌رغم این که در ۴۰ سال بعد از انقلاب به سبب کوشش‌هایی که در ۵۰ سال بعد از آن در جوامع اسلامی صورت گرفته بود کوشش‌های ما در باب علوم انسانی مؤدی به صورتی شده و ادبیاتی شکل گرفته، اما فهم بنیادی از علوم انسانی هنوز به وجود نیامده است. به عبارت دیگر تلقی ما از علوم انسانی این است که مانند سایر دانش‌ها باید در زمانی کوتاه یا به صورت دستوری یا آرزوخواهانه بتوانیم دانشی را تولید کنیم. در سخنان رهبری نیز این نکته بود که دائماً من تکرار می‌کنم که دانشگاه‌ها باید دست به تولید دانش بزنند. این نکته درستی است، اما سخن من این است که ما چرا هنوز در نگاه آرزوخواهانه نسبت به علوم انسانی به سر برده ایم. تا زمانی که فهم بنیادین از علوم انسانی و فهم صحیح از بنیاد پژوهش نداشته باشیم، بسیار دشوار است که بگویم وضعیت پژوهش در علوم انسانی امروز چگونه است.

عمده پژوهش‌های ما تفننی است و عمده پژوهش‌های ما بدون این که معطوف به مشکلی باشد صورت می‌گیرد

این دو مقدمه به ما کمک می‌کند بتوانیم بحث را بهتر پیش ببریم. حقیقت این است که پژوهش‌های ما امروزه در علوم انسانی ناخرسند است و کامیاب نیستند و معطوف به مسئله و ناظر به افقی نیستند. پژوهشی که انجام می‌شود ما نمی‌دانیم که برای ۳۰ سال آینده ایران داریم چه کوششی را انجام می‌دهیم که بخشی از یک مسئله یا معضلی را مورد توجه قرار دهد. پس پژوهش‌های علوم انسانی در ایران بی‌مسأله هستند و عمدتاً معطوف به تلقیات خود فرد است. ناظر بر نگاه جمعی و کلان و ناظر بر یک فراگردی از نظام دانایی که باید در جامعه شکل بگیرد نیست. بنابراین مسأله‌ای را به نام امر فرایندی را در پژوهش‌ها در علوم انسانی امروز نمی‌بینم. بیشتر شخص‌مدار است و دأثر مدارش بر توجهات خود فرد و استاد در علوم انسانی است. این فهم اشتباهی است که ما از پژوهش و علوم انسانی

\* یکی از نکاتی که مطرح است این است که ما در ۴۰ سال گذشته در علوم مختلف فنی، مهندسی، پزشکی و ... پیشرفت های چشمگیری داشته ایم، اما در علوم انسانی چنین پیشرفت چشمگیری را مشاهده نمی کنیم. ریشه این اتفاق در چیست؟ چه تفاوتی در نگاه و عملکرد ما درباره این دو عرصه وجود دارد که این مسأله را شاهد هستیم؟

می خواهم درخواست کنم کسانی که این گفت و گو را می خوانند این بخشی را که می خواهم تأکید کنم را با دقت مضاعفی به آن توجه کنند. ما یک فهم نادرستی داریم مبنی بر این که ما در علوم غیرانسانی در این ۴۰ سال پیشرفت کرده ایم ولی در علوم انسانی پیشرفت نکرده ایم. سؤال اولم این است که ما پیشرفت مان در غیر از علوم انسانی، در علوم پزشکی و پایه آیا معطوف به استعدادها و تأسیس کردن های علم از درون جامعه ما بود یا کوشش کردیم به مرزهایی که علوم در دنیا وجود دارند به نوعی نزدیک شویم؟ من اسم این را پیشرفت نمی گذارم، بلکه کوشش ها در غیر علوم انسانی را تقرب و نزدیکی به مرزهای دانشی می دانم که در جهان وجود دارد و در بسیاری از دانش ها ما به مرزهای ۲۰، ۳۰ قبل یا ۱۰ سال قبل دانش جهانی نزدیکی پیدا کردیم، البته این تلاش فوق العاده مهمی است، اما اسم این را تأسیس یک دانش یا پیشرفت نمی دانم.

پژوهش های علوم انسانی در ایران بی مسأله هستند و عمدتاً معطوف به تلقیات خود فرد است

آن چه در علوم غیرانسانی اتفاق افتاد این بود که ما توانستیم از نظام دانشی که در جهان وجود داشت و محصول عقل جمعی بشر بود بهره مند شویم. پس ما در علوم غیرانسانی داعیه ای نداریم. تمام کوشش، هزینه و نیروهای مان صرف این می شوند که دانشی که در دنیا موجود هست را اخذ و اقتباس کنیم که کار خوبی هم هست. البته اگر داد و ستد باشد کار بهتری است، ولی به بخشی از آن نزدیک شدیم. پس کاری نبود که ما انجام بدهیم و دنیا انجام نداده باشد، ما تنها به آن نزدیک شدیم، درحالی که در علوم انسانی داعیه و ادعا داریم. مراد ما این نیست که شاگردان هگل، کانت و ماکس وبر بیروانیم. اگر آن گونه باشد در جامعه ما بیش از هر جامعه ای در اروپا، کانت؛ شناس، هایدگرشناس و ... داریم. مراد اصلاً این نیست. ما در پی سامان دادن وضع جدیدی در علوم انسانی هستیم یا می خواهیم دست به متمم دستاوردهای علوم انسانی موجود بزنیم یا می خواهیم دست به ظهور جدید و ابداع جدید در علوم انسانی بزنیم که مبتنی بر مقتضیات، پرسش ها و نیازهای ما باشد. این وضع جدید است یعنی باید در ابتدا کوشش کنیم تا از ذیل دانش غربی در علوم انسانی بیرون بیاییم. مرادم این نیست که آن ها را نخوانیم؛ خیر، از مقهوریت آن ها بیرون آییم.

ما در این ۴۰ سال کوشش مان خودآگاهی بود و در ایران فهمیدیم دیدگاهی به نام اروپا محوری، مقهور بودن نسبت به مغرب زمین در باب علوم انسانی و در ذیل غرب قرار گرفتن در علوم انسانی، نمی تواند دانش متناسب برای جامعه ایران را به ما بدهد. درحالی که هیچ کدام از کشورهای اسلامی چنین تفتنی پیدا نکرده بودند. البته این تفتن به واسطه انقلاب آغاز شده است. مجموعه کوشش هایی که صورت گرفته که آیا نیازمند علوم انسانی متناسب هستیم در ایران اتفاق افتاده است. حتی در مصر که آغازگر توجه به دنیای اسلام در ۲۰۰ ساله اخیر بوده، چنین التفتاتی پیدا نشده است.

ما در این ۴۰ سال کوشش مان خودآگاهی بود و در ایران فهمیدیم دیدگاهی به نام اروپا محوری، مقهور بودن نسبت به مغرب زمین در باب علوم انسانی و در ذیل غرب قرار گرفتن در علوم انسانی، نمی تواند دانش متناسب برای جامعه ایران را به ما بدهد

الآن در مرحله آگاهی از وضعی هستیم که اگر بخواهیم از ذیل غرب بیرون بیاییم و بخواهیم مقهور نظام علوم انسانی مغرب زمین نباشیم باید چه بکنیم. این پله اول است، اما در مراحل بعد ما ناموفق هستیم و همچنان هم ناموفق بوده ایم. علتش عدم توجه به علوم انسانی است. نه وزارت علوم و نه دانشگاه ها و نه بودجه های پژوهشی اساساً معطوف به علوم انسانی نیستند.

مهم ترین نقیصه این است که استاد علوم انسانی ارج، اجر و قدری ندارد. اصلاً استاد علوم انسانی دیده نمی شود. نه سرمایه گذاری می شود و نه به او توجه می شود و نه فرصت آن چنانی به او برای تلاش مضاعف داده می شود. طبیعی است تا زمانی که ما کوشش های بنیادین و زمان مند نکنیم نمی توانیم در علوم انسانی چیزی که داعیه داریم را سامان دهیم. کوشش حداقل یکصد ساله در ایران لازم است تا به صورت اولیه علوم انسانی متناسب دست پیدا کنیم. در مغرب زمین از سده شانزدهم تا آغاز سده بیستم یعنی هنوز زمانی که هوسرل دارد از بحران علم اروپایی حرف می زند، علوم انسانی به معنای خاص متولد نشده است. پراکنده و مفرداتی از علوم پیدا شدند، اما آن علوم بیشتر در

ذیل علوم طبیعی بودند. پس ۳۰۰ سال زمان گذشت، سرمایه گذاری کردند، دانشگاه های مهم شکل دادند، هزینه های زیادی کردند و به استاد فرصت دادند تا بتواند به تدریج به نحو متکاملی و فرایندی پایه هایی از علوم انسانی را سامان دهد. در ایران چنین اتفاقی نیفتاده است.

کوشش حداقل یکصد ساله در ایران لازم است تا به صورت اولیه علوم انسانی متناسب دست پیدا کنیم

کدام استاد علوم انسانی است که به او فرصت و امکاناتی داده شد که بتواند تمام توجهاتش را مصروف سامان دادن بخشی از وضع جدید علوم انسانی کند؟ عمده استادان که به آن ها فرصت داده اند را نگاه کنید می بینید در زمینه های غیر علوم انسانی است. پس عدم فهم بنیادین ما از علوم انسانی مشکل اصلی ماست. کسانی که متصدی هستند اصلاً در علوم انسانی نیستند. اصلاً فهمی از علوم انسانی ندارند. کسانی که عهده دار مسئولیت در نظام دانایی کشور هستند، با واقعیت علوم انسانی و با ذات آن بیگانه هستند. علوم انسانی این طور نیست که دستور دهیم، بخشنامه کنیم یا هوس و آرزو کنیم که سامان پیدا کند. در سایر علوم چون جهان مرزهایی از دانش را فراهم کرد می توانید به آن نزدیک شوید.

باز هم تأکید می کنم ما در علوم انسانی شراکت استادان را می خواهیم. شراکت یعنی تلاش مستمر چندین نسل که بتوانیم در تولید علم سهیم شویم. تا زمانی که نتوانیم در علم سهیم شویم و شراکت در علم پیدا کنیم هیچ تحولی در علوم انسانی اتفاق نمی افتد. بنابراین منطق و دیسیپلین ظهور علم به ما می گوید اگر نتوانیم توجه و التفات اصلی به علم پیدا کنیم و به منطق ظهورش توجه کنیم، ما نمی توانیم به مرزهای آن دانش نزدیک شویم. در ایران تنها از علوم انسانی حرف زده می شود. هیچ سرمایه گذاری مهمی ما در باب علوم انسانی انجام ندادیم.

\* این هم معضل مهمی است که مسئولین و مدیران ما متوجه اهمیت علوم انسانی نیستند درحالی که شاید اهمیت آن بیشتر از سایر علوم باشد. اگر بخواهیم این افرادی که مسئولیت دارند و تصمیم گیر و تصمیم ساز هستند را توجیه کنیم و متوجه اهمیت علوم انسانی کنیم چه باید بکنیم؟

راحت ترین گام گوش دادن است. به قول هراکلیت اگر گوشی برای شنیدن ندارید نمی توانید التفات پیدا کنید. باید گوش بدهند و باید بخوانند. این همه تلاشی که الآن شما در باب علم دینی و علوم انسانی انجام می دهید که من دیدم خبرگزاری مهر حجم زیادی از بحث ها را به بحث های علم دینی و علوم انسانی اختصاص داده است، این کوشش ها، اتفاقی نیست و یک کوشش بنیادین است. بهره بردن از ثمره ای از تلاش های چندین ساله اساتید در باب علوم انسانی است. این ها باید خوانده شود.

کسانی که عهده دار مسئولیت در نظام دانایی کشور هستند، با واقعیت علوم انسانی و با ذات آن بیگانه هستند

متأسفانه طبق آمار ۹۷ درصد مدیران مهم ما مطالب بنیادین در باب علوم انسانی را نمی خوانند. در مجله فارین افرز آمریکا هر مقاله ای که نوشته می شود روی میز مدیران است. تا مدت ها خوانده می شود و بحث می شود و در مورد آن نشست گذاشته می شود. چطور آن ها این همه اندیشکده دارند؟ چرا نباید به استادانی که در باب علوم انسانی داعیه دارند امکانی دهیم که بتوانند اندیشکده های علوم انسانی بزنند؟ آمریکا را نگاه کنید بالای ۱۸۰۰ اندیشکده دارد. بخش زیادی از این اندیشکده ها متوجه علوم انسانی است. چون علوم انسانی مولد و تولیدکننده دانش است. علوم غیرانسانی مصرف کننده و تخریب کننده و مهارت است. مهارت را اگر زرنگ باشید و بفهمید، به دست آوردید. علوم انسانی نیازمند متفکر است و بدون متفکر نمی توانید آن را سامان دهید.

سخن این است که علوم انسانی نه خوانده می شود، نه شنیده می شود و نه به آن التفات می شود. اگر بفهمیم بدون علوم انسانی یک جامعه خواهد مرد و اگر بفهمیم این همه سرمایه گذاری که در نظام آموزش و پرورش در باب علوم غیرانسانی می کنیم با فاجعه ای در ۳۰ سال آینده مواجه خواهیم بود، این کار را نمی کنیم. ما به خانواده ها، دانش آموزان و دانشجویان خود تلقین کردیم که علوم انسانی ارزشی ندارد. این ناشی از نفهمیدن علوم انسانی است. علوم انسانی مولد دانش است. تا در علوم انسانی دانش تولید نکنید هیچ دانشی شکل نخواهد گرفت. آینده ایران در گرو اهمیت دادن به علوم انسانی است. اگر دغدغه آینده ایران داریم و اگر می خواهیم ۵۰ سال آینده ایران بماند راهی غیر از علوم انسانی نداریم.

متأسفانه طبق آمار ۹۷ درصد مدیران مهم ما مطالب بنیادین در باب علوم انسانی را نمی خوانند

غرب تغییرات در علوم انسانی را از ۴۰۰ سال پیش شروع کرد که غرب امروز شده است. همه تحولات در علوم تجربی غرب، مدیون علوم انسانی آن است. اگر در علوم انسانی روش آگاهی به دست نمی آید، تغییر بینش به وجود نمی آید، فهم مجدد از دنیای قدیم و جدید به وجود نمی آید و فهم جدید از حیات و زندگی به وجود نمی آید و هیچ تحولی در دانش رخ نمی داد. ما در ایران به عکس فکر می کنیم. دانشگاه های علوم انسانی ما بسیار بی ارزش تلقی شده اند. دانشگاه های غیر علوم انسانی ما و به تبع آن دانشجویان و استادان تا دلتان بخواهد امکانات و ارزشمندی برایشان هست. استاد و دانشجوی علوم انسانی هیچ احساسی ندارد که جامعه التفاتی به او دارد. اگر چنین باشد با دست خودمان و با ذهن نادرست خودمان داریم آینده ایران را از بین می بریم.

آینده ایران در گرو اهمیت دادن به علوم انسانی است، اگر دغدغه آینده ایران داریم و اگر می خواهیم ۵۰ سال آینده ایران بماند راهی غیر از علوم انسانی نداریم

اگر می فهمیم آینده ایران مهم است، لزوماً باید بفهمیم بدون علوم انسانی آینده ای در کار نخواهد بود. مدارس و نوع نگاه مان به رشته ها تغییر پیدا می کند. ما بدون علوم انسانی چه علمی را می توانیم تولید کنیم و چه علمی را می توانیم سامان دهیم؟ اصلاً این ذهن غلط است که فکر می کنیم پیشرفت دنیا در گرو علوم غیرانسانی است. تا علوم انسانی نتواند مولد باشد علوم غیرانسانی به وجود نمی آید.

سخنم این است متأسفانه نه با کسانی که داعیه علوم انسانی دارند و صاحب اندیشه در علوم انسانی هستند مشورت می کنند و نه التفات به اهمیتش می کنند و نه اقبالی می کنند. پس طبیعی است وضع علوم انسانی ما هر روز بغرنج تر شود. من دارم هشدار می دهم ما در آینده ای نه چندان دور در ۲۰ سال آینده به طور کلی اگر به همین رویه در تولید علم ادامه دهیم و ارزشمندی برای علوم انسانی و اساتید علوم انسانی قائل نشویم، وضع بسیار بغرنجی خواهیم داشت.

جامعه ما الآن به سمت بیماری رفته است و آن بیماری عدم التفات به دانش است. همه را به این سمت سوق دادیم که بدون دانش فقط مهارتی بیاموزند. این مهارت مانند فن و تخته است و بدون پشتوانه نظام دانش است. در علوم انسانی شما پشتوانه دانش تولید می کنید. اگر به همین وضع پیش برویم چیزی از نظام دانایی در ایران نخواهید دید.

تنها کشوری که در دنیای اسلام می تواند به سبب استعدادی که در باب نظام دانایی دارد دنیای اسلام و آینده تمدن اسلامی را نجات دهد و بتواند در کوششی مداوم نظام دانایی را سامان دهد که منتهی به تمدن جدید اسلامی شود، ایران است

تنها کشوری که در دنیای اسلام می تواند به سبب استعدادی که در باب نظام دانایی دارد دنیای اسلام و آینده تمدن اسلامی را نجات دهد و بتواند در کوششی مداوم نظام دانایی را سامان دهد که منتهی به تمدن جدید اسلامی شود، ایران است. اگر از این هم غفلت کنیم آینده ای برای تمدن اسلامی متصور نخواهد بود. این پراهمیت ترین توجهی است که می توانیم به آینده دنیای اسلام و از جمله ایران به عنوان ثقل و محور دنیای اسلام در باب نظام دانایی داشته باشیم.

اگر بتوانیم مسئله را به درستی بفهمیم آن گاه گوش خواهیم داد. متأسفانه نه توجه می کنیم و نه قدر چنین نظام دانایی در علوم انسانی امروزمان را می دانیم. بنابراین مهم ترین گام این است که گوش دهیم تا بتوانیم توجه کنیم. اگر دانشگاه های ما مبتنی بر تولید دانش نباشند چه خواهند کرد؟ در تقلیدی مضاعف از دانش های شکل گرفته به سر خواهند برد. بدون علوم انسانی چیزی غیر از تقلید نخواهیم داشت. تنها علوم انسانی است که می تواند ما را نجات دهد.

\* سؤال آخر در مورد اهمیت فلسفه در پژوهش و در حقیقت اهمیت دانستن فلسفه برای پژوهش است. با توجه به اینکه رشته شما هم فلسفه است. معمولاً این طور تصور می شود که من اگر استاد یا دانشجوی روانشناسی یا جامعه شناسی یا هر رشته دیگر هستم اگر همین رشته خودم را بدانم کافی است. در صورتی که دانستن فلسفه خیلی کمک می کند به قدرت پژوهشی که ما می خواهیم در هر رشته ای انجام دهیم.

دکتر سید حسن نصر می گوید که با سید علی اشرف، استاد مشهور بنگلادشی و عبدالله نظیف، رئیس دانشگاه عبدالعزیز جده در ۱۹۷۷ و ۱۹۷۹ در مکه و در جده نشست هایی داشتیم. در این نشست ها گفتیم برای دنیای اسلامی چه کنیم. دیدیم تنها راه تغییر تلقی از دانش است و تنها بنیادی که می تواند به ما برای این تغییر کمک کند فلسفه

است. اگر فلسفه محور تعلیم و تربیت اسلامی ما قرار بگیرد می توانیم آگاهی پیدا کنیم که در ذیل غرب هستیم یا نیستیم.

بدون علوم انسانی چیزی غیر از تقلید نخواهیم داشت، تنها علوم انسانی است که می تواند ما را نجات دهد

چگونه می توانید از ذیل و مقهوریت نجات پیدا کنیم؟ این که دقیقی قبل بر ایران تأکید کردم به این دلیل است که ایران واجد سنت فلسفی است. هیچ کشوری در دنیای اسلام واجد سنت فلسفی نیست. عبدالرحمن بدوی می گوید تا زمانی که می بینم ایران زنده است، حیات عقلی دنیای اسلام زنده است. فلسفه جریان عقلی است. شما بدون فلسفه در مورد هیچ امری نمی توانید فرانگرانه پرسش کنید و دریابید.

دکتر نصر معتقد است که همه متفکران مشهوری که از ۱۹۵۰ به بعد کوشش کرده بودند که انحطاط دنیای اسلام را بررسی کنند و راهی پیدا کنند، به فلسفه رسیدند. گفتند تنها راه نجات ما این است که جریان عقلی و تفکر عقلی را در دنیای اسلام زنده کنیم. به واسطه زنده کردن حیات عقلی که در پرتو فهم فلسفی است می توانیم تغییری در نگرش مسلمانان، استادان، جوامع اسلامی و حاکمان کشورهای اسلامی ایجاد کنیم. این مسئله در بین شاگردان دکتر نصر در ترکیه مؤثر افتاد. ترکیه الآن تلاش بسیاری می کند تا به فلسفه نزدیک شود. دانشکده های فلسفه اسلامی زده و اساتید خود را تشویق می کند تا زبان فارسی بخوانند. اردوغان شخصاً دستور داده که توجه به فلسفه اسلامی در محور توجهات ما به آینده تمدن اسلامی باشد. نه اینکه حاکمی مثل رئیس جمهور ترکیه این تظن را دارد. حاکمی مانند اردوغان از ثمره کوشش های متفکران ما در این ۷۰ سال توانست استفاده کند که متوجه شود بنیاد و شالوده فلسفه است.

ایران واجد سنت فلسفی است، هیچ کشوری در دنیای اسلام واجد سنت فلسفی نیست؛ عبدالرحمن بدوی می گوید تا زمانی که می بینم ایران زنده است، حیات عقلی دنیای اسلام زنده است

در جامعه ما بیشترین بی توجهی به فلسفه صورت می گیرد. بدون فلسفه شما چه تغییری را در جامعه شناسی می خواهید صورت دهید؟ شما اگر نتوانید منظر فلسفی را در جامعه شناسی داشته باشید باید همه اساتید، دانشجویان و دانشگاه تان در ذیل گیدنز جامعه شناسی بخوانند. هیچ راهی برای تأسیس یا سامان دادن جامعه شناسی ایرانی وجود ندارد. عین همین نکته در باب روانشناسی و سایر رشته ها وجود دارد. من تأکید می کنم بدون فلسفه حیات عقلی وجود ندارد و اصلاً جامعه مرده خواهد بود. فلسفه کوششی عقلی و فرانگرانه به دانش ها است. تنها با فلسفه است که می توانید نظام دانایی مطلوب را ظهور دهید.